

خلاصه درس:

برگه جلسه

صفحه 129 و 130

شرطیت عقل و رشد؛ نه مانعیت جنون

از ساختار و مفاد گفتگوی گذشته معلوم گردید که آن چه در صحن بحث، مطرح است، شرطیت عقل، رشد و امثال آنهاست نه مانعیت جنون و امثال آن. از این رو هر گاه شکی مصداقی یا مفهومی بود باید حکم به عدم کرد تا شرط لازم احراز گردد.

3. گزارشی کوتاه از شرایط لازم جسمی در قاضی، ذکر شده در برخی متون فقهی

گرچه - همان گونه که اشاره شد - از گفتگوی ارائه شده در اطراف شرطیت عقل - آن هم با بیانی که ملاحظه گردید - وضعیت شرعی برخی از شرایط جسمی قاضی نیز معلوم گردید، با این همه، بررسی وضعیت فقهی این شرایط و رفع برخی شبهات در مجال حاضر لازم می نماید.

شرط بینایی

اشترط بصر در قاضی به مشهور - یا اشهر - نسبت داده شده است<sup>2</sup>؛ هر چند در مبانی تکملة<sup>3</sup> بر عدم اعتبار آن تصریح شده است. در توجیه اعتبار این شرط، گفته شده: «ان الاعمی لا تنفذ شهادته فی بعض الاحکام و القاضی تنفذ مطلقا. و افتقاره الی التمییز بین الخصوم و لا یتیسر غالباً بدونه. و منعم ان شعیبا و اسحاق و یعقوب کانوا عمیاً بالکلیة. سلمنا و لکنهم معصومون...»<sup>4</sup>.

علم به کتابت

اشترط علم قاضی به کتابت نیز مورد اختلاف است. در مسالک اشترط را به اکثر فقها نسبت داده است<sup>5</sup>. محقق عاملی در پیوند با این شرط، می فرماید: «لم اجد قائلاً بالعدم الا ما احتمله المحقق و المصنف؛ للاصل و لان النبی (ص) قاضی الكل مع فقدها فیه»<sup>6</sup>؟! و الاصل مقطوع بالاجماع علی الظاهر و باضطراره الی الضبط مع موافقة الاحتیاط و النبی (ص) معصوم بالوحی و کان عالماً بالکتابة بعد البعثة...»<sup>6</sup>.

استطراذ: پیامبر عظیم الشان و دانش کتابت

ظاهر گفته محقق عاملی، نفی علم پیامبر (ص) به کتابت قبل از بعثت و علم ایشان به کتابت بعد از بعثت است. این اندیشه مورد تصریح شیخ طوسی نیز واقع شده است<sup>7</sup>. در این میان، شهید ثانی را داریم که نافی این دانش است حتی بعد از بعثت (والاظهر خلافه)<sup>8</sup>.

و این در حالی است که اقتضای برخی اخبار علم پیامبر (ص) است به کتابت مطلقاً، هر چند حضرتش خطی نمی نوشت<sup>9</sup>. و اگر اطلاق این اخبار پذیرفته نشود، در تاکید بر علم حضرت به کتابت بعد از بعثت هیچ قصوری ندارد. به هر روی تتبع بیشتر در نصوص دینی از قرآن و روایات و تحقیق افزون در اطراف مسأله مجالی واسع دارد.

زهد و حرص بر تقوا

در برخی متون فقهی، زهد از دنیا، توفیر بر اعمال صالح، شدت حذر از هوی، حرص بر تقوا نیز اضافه شده است<sup>10</sup>. ذکر این شرایط در قاضی، هر چند به یک توصیه می ماند، لکن جایگاه رفیع این شأن را در نگاه فقیهان اهل بیت - علیهم السلام - می رساند. البته واضح است که نباید به اعتبار فقهی این شروط رأی مثبت داد!

ضبط، حفظ و عدم غلبه نسیان

غلبه نسیان یا حالت تساوی ذکر و نسیان نیز در کلمات برخی فقها، چون علامه حلی در القواعد به عنوان مانع ذکر شده است.<sup>11</sup> ظاهراً قید «ضبط» که در بسیاری از متون فقهی آمده است، اشاره به همین پدیده دارد؛ گر چه مثل علامه حلی در کنار اشتراط ضبط، غلبه نسیان یا حالت تساوی را به عنوان مانع آورده است و بالطبع دفاع از رفتار وی مشکل خواهد بود. مگر این که غلبه نسیان و تساوی توضیحی برای شرط ضبط باشد، در این صورت ایشان جز به شرط ضبط اشاره نکرده و در کنار آن این شرط را توضیح داده است. قهراً اشکالی بر ایشان وارد نیست. متن کلام علامه این است:

«يجب ان يكون عالماً بجميع ما وليه، ضابطاً محافظاً على فعل الواجبات اميناً و لو غلب عليه النسيان او ساوى ذكره لم يجز توليته».<sup>12</sup>

البته در برخی متون «ضبط» به «عدم غلبه نسیان» تفسیر شده است و حالت تساوی به حالت حفظ ملحق گردیده است.<sup>13</sup> مثلاً محقق حلی در شرائع<sup>14</sup> فرموده است: «يدخل فيه ان يكون ضابطاً فلو غلب عليه النسيان لم يجز نصبه». گاه گفته شده: اخذ قید عدالت که در قاضی مسلم انگاشته شده، ذکر قید مزبور را غیر ضرور می‌کند؛ چرا که عادل، در صورت احتمال نسیان قضاوت نمی‌کند.<sup>15</sup> مگر این که گفته شود: گاه با وجود نسیان، علم به آن نیست پس قید عدالت کافی نیست.

1. این گزارش را در یک شماره قرار دادیم، وجه آن نیز معلوم است!

3. مفتاح الكرامة، ج 25، ص 28.

3. ج 1، ص 11.

4. مفتاح الكرامة، ج 25، ص 27.

5. مسالك الافهام، ج 13، ص 329.

6. همان.

7. المبسوط، ج 8، ص 120.

8. مسالك الافهام، ج 13، ص 329.

9. ر. ک: علل الشرائع، ج 1، باب 105، روایات مختلف.

10. مفتاح الكرامة، ج 25، ص 26.

11. ج 3، ص 421.

12. همان.

13. مفتاح الكرامة، ج 25، ص 25.

14. ج 4، ص 67.

15. جواهر الكلام، ج 40، ص 20.

مشروح درس:

شرائط قاضی/ بینایی

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثی را شروع کردیم راجع به شرائط قاضی. آخرین عنوانی که باز کردیم شرائط جسمی بود و دیروز بینایی را مطرح کردیم. هم اقوال را مطرح کردیم و هم دلیل کسانی که لازم می دانستند. یکی از شرائطی که محل بحث واقع شده است علم قاضی به کتابت است یعنی اگر لازم شد بتواند قلم به دست بگیرد و بنویسد.

موقعیت فقهی مسأله

شهید ثانی در مسالک گفته اکثر علما قائل هستند که قاضی باید بتواند بنویسد و صاحب مفتاح الکرامه گفته تنها دو نفر مخالفت کرده اند علامه ی حلی و محقق حلی.

### ادله ی مخالفین

کسانی که مخالفت کرده اند دو دلیل دارند یکی اصل و دیگری هم تشبیه به پیامبر ص. اصل یعنی اگر شک کنیم کتابت شرط است یا نه. یک کسی نمی داند با عدم قدرت بر کتابت اگر قضاوت کند حرام است یا نه؟ اصل برائت است. اصل عدم حرمت است. علاوه بر این که پیامبر قاضی کل بوده اند ولی عالم به کتابت نبوده اند.

### ادله ی موافقین

موافقان اولاً باید ادله ی مخالفین را پاسخ دهند و ثانیاً خودشان دلیل بیاورند. هر دو را هم انجام داده اند. اما این که اصل برائت و عدم حرمت است پاسخ داده اند: این اصل با اجماع قیچی می شود و اجماع می تواند اصل را بزند. اما راجع به پیامبر باید گفت که مقایسه ی پیامبر که معصوم است و مؤید به وحی است با غیر ایشان درست نیست علاوه بر این که پیامبر قبل از مبعوث شدن درست است ولی بعد از بعثت ایشان عالم به کتابت بوده اند. یک مطلب دیگری را هم من اضافه می کنم که اصل برائت نیست بلکه اصل عدم است یعنی یک انسان غیر عالم به کتابت می خواهید قاضی کنید و بر جان و مال مردم مسلط شود و اگر شک کردیم اصل عدم است. و بهتر بود که بگوید در این جا اصل عدم تصرف است. برائت نسبت به تکالیف خود انسان است نه نسبت به غیر لذا انسان نمی تواند برائت جاری کند و وارد مال غیر شود. البته تشبیه به پیامبر به این خاطر است که خود پیامبر فرمودند قرار نیست من در قضاوت هایم از وحی و عصمت استفاده کنم. انما اقضی بینکم بالبینات و الایمان و اگر این طور باشد پیامبر اسوه می شود برای ما. این بخش اول کار موافقان بود، بخش دوم هم بیان ادله است. دلیلی که خودشان آورده اند یکی احتیاط است و یکی هم نیاز است. گاهی لازم می شود که مطلبی را بنویسد. به نظر من خوب بود این ها به اصل دلیل می آوردند و می گفتند نهایتاً ما شک می کنیم و اصل عدم است. اما نظر حق چی هست؟ انشاءالله فردا.

از باب استطراد یک بحثی را مطرح می کنیم و آن هم داستان علم پیامبر به کتابت است. راجع به علم پیامبر به کتابت از مجموع قرآن و روایات و کلمات مفسران و کلمات فقها سه نظر به دست می آید. یک نظر این است که پیامبر عظیم الشان علم به کتابت نداشتند مطلقاً چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت و در برخی از عبارات ها امی بودن پیامبر را به این معنا می گیرند. قائل این نظر جناب شهید ثانی در مسالک است البته ایشان صریحاً نمی گوید ولی کلامش ظهور در این مطلب دارد. اما قول دوم این است که فرق بگذاریم بین قبل از بعثت و بعد از بعثت. صاحب مفتاح الکرامه این قول را انتخاب کرد و اصلش هم از شیخ طوسی در کتاب مبسوط است.

قول سوم هم این است که بگوییم علم به کتابت بوده است مطلقاً چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت. البته نمی گویند نوشتن ولی علم به آن بوده است. شاید روایات این قول را تأیید کند. جناب صدوق در علل الشرایع نقل می کند و ائمه خیلی ناراحت می شدند که کسی بگوید امی بودن پیامبر به این معنا است و می گفتند این حرف آن ها است که خیلی از چیزها را به پیامبر بستند بلکه امی است یعنی اهل ام القری بوده اند. البته روایات یک مقداری ناهمسویی دارد ولی ما می توانیم جمع کنیم به آن نحوی که شیخ طوسی جمع کرده است. از روایات هم به صراحت قبل از بعثت استفاده نمی شود بعد از بعثت قدر متیقن است. این بحث جای یک تحقیق خوب را دارد.

برخی گفته اند قاضی باید زاهد و حرص بر تقوی داشته باشد. البته نگفته اند تقوی بلکه گفته اند حرص بر تقوی چون تقوی را گذاشته اند برای بحث عدالت. توفیر بر اعمال صالح داشته باشد. یعنی تلاش وافر بر اعمال صالح داشته باشد.

یکی از شرایط دیگر شرط ضبط است. گفته اند قاضی باید ضابط باشد. در برخی تعابیر آمده است حافظ باشد، در برخی تعابیر

آمده است عدم غلبه ی نسیان. ظاهرا همه ی این ها یکی است. البته می شود غلبه ی نسیان را مانع بگیریم که عدم آن بشود شرط (هر مانعی عدمش می شود شرط) ضابط باشد یعنی حافظه داشته باشد. این شرط (حافظه) واقعا کیفی است. نسیان غلبه نداشته باشد. در کلمات علامه هر دو آمده است. و تساوی را هم ملحق به نسیان کرده است.

پس یکی از شرائط قاضی حفظ است، ضابط بودن است یعنی نسیان غالب نباشد یا طبق نظر برخی مساوی هم نباشد. وجه این شرط یکی این که این شرط آیه و روایت نمی خواهد و این شرط مثل عقل است و اگر نباشد اعتماد به کارش از دست می رود. برخی گفته اند تمام این شرائط (ضبط و حفظ و عدم غلبه ی هوا و زهد) در یک شرط جمع است و آن هم عدالت است چون اگر کسی عادل بود وقتی احساس پیری و نسیان کرد لازم نیست کسی به او بگوید، خودش می رود کنار. ولی یک مطلبی هست و آن این است که گاهی انسان فراموش کار شده ولی علم به فراموشی ندارد و این با عدالت منافات ندارد همانطور که گاهی انسان اشتباه می کند ولی علم به اشتباه ندارد.

چند تا شرط دیگر هم هست مانند این که زبانش سالم باشد، گوشش شنوا باشد، زبان طرف مقابل را بداند مخصوصا در داوری های بین المللی.